

# سند بزرگ کهنسالی

## از تاریخ ایران

بسم

مجید کیتاؤ

بی شک یکی از ما خدمتگرم  
تاریخ ایران شاهنامه فردوسی  
است که در صد ساله اخیر برخی  
از اروپائیان درباره اصالت آن  
تردید رواداشته اند.

این تردید را بیشتر پس از  
خواندن سنگ نبشته ها و  
کاوشهای باستان شناسی رواداشته  
و از سه جهت باین اثر کهنسال  
ایراد گرفته اند:

- ۱- در شاهنامه بجای نام  
خاندانهای پیش از ساسانی نام  
خاندانهای مانند پیشدادیان و  
کیانیان برده شده که این نامها  
فارسی دری بوده و نامهای باستانی  
نیست و نام برخی سلسله ها مانند  
هخامنشیان بنام برده نشده است.
- ۲- ترتیب برخی از

شخصیت های تاریخی مشوش است و دوران پادشاهی چند پادشاه مانند ضحاک  
اغراق آمیز است .

۳- داستانهای قهرمانی مانند رستم و سهراب و اسفندیار و داستان سیاوش  
و بیژن و مانند آن با وقایع تاریخی آمیخته است .

بطور اجمال در این باره نخست باید گفت اصالت نامهای پیشدادیان و  
کیانیان که در بسیاری از متون باستانی مانند اوستا و ضمائم آن و کتائبهای  
پهلوی وجود دارد هنوز از نام هخامنشی و ماد و عیلام برای مادرست تر است و  
این واژه ها اشکال باستانی است که بزبان دری از پارسی باستان یا اوستائی و  
پهلوی در آمده است .

در بسیاری از تاریخها که درباره خاندانهای ایرانی پیش از اشکانی نام  
برده اند بنام خاندانهایی مانند :

آبادیان، مهابادیان، جینیان، شائیان (سائیان) و گلشاهیان و غیره بر میخوریم  
که از این خاندانها جز از سلسله اخیر اسناد و آثار کافی در دست نیست. از شاهان  
و سرداران این خاندانها غالباً مانند پیشوایان دینی نیز یاد شده است و برخی  
از آنها مربوط به دوران همزیستی آریاهای هند و ایرانی بوده اند .

درباره خاندان گلشاهیان یا گیلشاهیان<sup>۱</sup> نوشته اند که سرخاندان آنها  
کیومرث بود اما در باره کیومرث روایات مختلف است که او نخستین آدم بوده  
یا نخستین شاه<sup>۲</sup> اما چنانکه از متون دیگر بر میآید نخستین پادشاه هوشنگ  
بوده است. آنچه از کاوشهایی که درباره زبان شناس بعد از آمده چنین معلوم میشود  
که نامهای پادشاهان این خاندانها از فارسی باستان و اوستائی و پهلوی بفارسی  
دری تحول یافته و تغییر شکل داده شده است .

درباره بی ترتیبی برخی از شخصیت های تاریخی دو نظر هست یکی آنکه  
زمان حکومت خاندانی باشخصی مانند ضحاک (آزیدهاک) اشتباه شده باشد

۱ - نام کیومرث نیز گلشاه بوده ، گل شاه یا گیل شاه یعنی شاه جنگل و چنین است  
گیلان شاه چون گیل بمعنی جنگل است و گیلان جمع آنست نظر دیگری هست که گیل از  
دیرباز نام این سرزمین بود .

۲ - در کتاب بند هش نخستین آدم یاد شده است .

وسر اینده شاهنامه خواسته است دوران بدی و ظلم را دراز نماید دیگر آنکه در شاهنامه بطور مسلم حذف و الحاق و اغتشاش بسیار شده است و این حذف و الحاق و اغتشاش از زمان تیموریان ببعده شده چنانکه خاندانی مانند اشکانیان که نزدیک پنج قرن با کمال اقتدار پادشاهی کرده اند در شاهنامه در کمال ایجاز و اختصار آمده است و مطالب دیگر که خواهد آمد.

درباره ایراد سوم برای آنکه فردوسی بشاهنامه جنبه داستانی و قهرمانی و آموزنده داده باشد بسیاری از قهرمانان تاریخ و سرداران بزرگ و داستانهای غم انگیز یا عاشقانه را در خلال گفتار زندگانی شاهان نامدار برای شیرینی حماسه برشته نظم آورده است برخی از آنها از روی داستانهای پهلوانی مستند بوده و برخی دیگر را برای شیرینی و نمک حماسه آورده است چنانکه در آغاز داستان بیژن میگوید شبی بود تیره و تار و فردوسی را خواب نمی برد کنیزک خود را میخواند و میگوید برای اوقصه بگوید که آنرا بنظم در بیاورد.

درباره هر سه ایراد بالا در ضمن بیان ریشه های شاهنامه باجمال سخن خواهیم گفت زیرا با آنچه گفته شد بسیار نکات تاریخی و اساسی در شاهنامه نهفته است که در تاریخ ایران مورد استفاده است و انگهی گفتار شاهنامه در باره تاریخ ایران بمتون اوستایی و پهلوی نزدیک تراست تا نوشته مورخان کنونی. تردیدی نیست که تاریخ گذشته بیشتر ملتهای کهنسال با افسانه و اینگونه مطالب آمیخته است و هرگز از یک اثر کهنسال نمیتوان انتظار داشت مطالب تاریخی را منظم و بی پیرایه بنگارد. چنانکه تاریخ هر دوت و نوشته های گزنفن و تاریخهایی که در دست است از این حال برکنار نیستند. کنت کوپینو مینویسد: «هیچگاه در گذشته تاریخ را یک علم جامع و ثابتی نمیدانستند بلکه آنرا برای اشتغال خاطر بصورت قصه و افسانه بیان میداشتند» و حتی علمای یونان که به تقسیم بندی علوم پرداخته اند تاریخ را در شمار تقسیمات منطقی علم یا مباحث شهر و بلاغت نیاورده اند. مشرعان مانیز اهمیت تاریخ را در قصه و اخبار دانند تا اولا بصار بدانند یا موجب بصیرت و معرفت گردد.

این ایرادها نیست که بشاهنامه که یک اثر هزارساله است گرفته میشود اما سرچشمه این سخنان از آنجا پدید آمده است که اروپائیان روی غرض خواسته اند تاریخ ملتهای کهنسالی را مانند ایران و چین و هند و حتی روم آن قسمت

که مقدم بر تاریخ یونان قدیم است در شمار افسانه و اساطیر جلوه دهند که قدمت تاریخ یونان معارضی نداشته باشد. یا آنکه از نظر تعصبات دینی تاریخ جهان را برابر نوشته های تورات بیاری باستان شناسان تدوین نمایند تا در اصالت تاریخی نوشته های تورات نیز تردید نشود از نیرو پادشاهان و کسانیکه از ایران یا کشور- های دیگر نامشان در تورات آمده مورد قبول قرار داده اند در اینکار باندازه ای القای شبهه کرده اند که این امر حتی بدرحوم مشیرالدوله که تاریخ ایران باستان را نوشته است و آنان که پس از او تاریخ پیش از اسلام ایران را نوشته اند مشتبه شده است.

### مآخذ شاهنامه

اکنون لازمست درباره مآخذ شاهنامه و کتابها و اسنادی که فردوسی در تدوین شاهنامه در اختیار داشته است سخن بگوئیم :

خاندان سامانی سرمایه بسیار از مآخذ تاریخ ایران از زبان پهلوی و عربی و غیره گرد آورده بودند زیرا سامانیان خود را وارث تاج و تخت ساسانیان و از تخمه کیانیان می دانستند .

فردوسی نسخه ای ازین کتاب را بزبان پهلوی بوسیله یکی از دوستان خویش بدست می آورد و آن دوست فردوسی را بنظم آن و ادار میسازد این نکته قابل توجه است که مطابق تحقیقاتی که در روسیه شوروی درباره زمان فردوسی و همچنین در مقاله ای که در شماره پیش بررسی های تاریخ درباره چوگان نوشته شده بود فردوسی همزمان سامانیان بوده است و اینک گفتار او درباره منشأ شاهنامه :

تو گوئی که بامن بیک پوست بود  
بنیکی خرامد مگر پای تو  
بنزد تو آرم مگر بغنوی  
سخن گفتن پهلوانیت هست  
بدین جوی نزد مهان آبروی

بشهرم یکی مهربان دوست بود  
مرا گفت خوب آمدین رای تو  
نبنشته من این نامه پهلوی  
گشاده زبان و جوانیت هست  
شو این نامه خسروان باز جوی  
جای دیگر:

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام      نه در نامه خسروان دیده‌ام  
این روزنامه یا نامه خسروانی که به پهلوی بوده شاید همانست که آنرا  
روزبه پسر داد به (عبدالله بن مقفع) بنام سیر الملوك الفرس یا سیر الملوك المعجم  
یا سیرة الملوك الفرس یا سیر الملوك بعربی ترجمه کرده است و اصل پهلوی آن  
امروز در دست نیست و گفته اند :

گذشته برو سالیان دوهزار      گراید ونکه بر تو نیاید شمار  
و معلوم میشود در آن زمان این کتاب بمنزله يك تاريخ دوهزار ساله ایران  
یا تاریخی از دوهزار سال پیش بوده است.

در آغاز داستان رستم و شغاد فردوسی فرماید که داستان رستم را پیر  
دانشمندی که از دودمان سام نریمان نژاد بوده و در مر و میزیست و يك نسخه از نامه  
خسروان داشت شنیده است :

یکی پیر بد نامش آزاد سرو      که با احمد سهل بودی بمر و  
کجا نامه خسروان داشتی      تن و پیکر پهلوان داشتی  
دلی پر زدانش لبی پرسخن      زبان پر ز گفتارهای کهن  
بگویم کنون آنچه زویافتم      سخن را يك اندر دگر یافتم  
از اینرو شاید این نامه خسروان يك نامه پهلوانی و غیر از خدا این نامه بوده باشد؛  
فردوسی داستانهای پهلوانی را مانند داستان رستم و شغاد و داستان بیژن  
و گرازان و داستان سیاوش و افراسیاب و سهراب و اسفندیار را از داستانهای  
پهلوانی برای برانگیختن روح پهلوانی به تاریخ شاهان افزوده است. از اینرو  
هر گز نه میتوان گفت چون او افسانه‌هایی برای شیرینی تاریخ یا برانگیختن روح  
پهلوانی آورده است زندگانی شاهان نیز در شمار آنهاست. فردوسی جای دیگر  
در پایان گفتار دقیقی میگوید که بخشی دیگر از ماخذ شاهنامه را از مؤبدان  
سالخورده شنوده است :

یکی نامه دیدم پر از داستان      سخنهای آن برمنش راستان  
یکی نامه بدازگه باستان      فراوان بدو اندر و داستان  
یکی پهلوان بود دهقان نژاد      بزرگ و دلیر و خردمند و راد  
پژوهنده روزگار نخست      گذشته سخنها همه باز جست

زهر کشوری مؤبدی سالخورده  
از وی یاد گاری شد اندر جهان  
فسانه کهن بود و منشور بود  
طبیایع ز پیوند آن دور بود  
بگفته نظامی عروضی صاحب چهارمقاله **علی دیلم** نویسنده نسخه شاهنامه  
و **ابودلف** راوی اشعار بوده است ولی فردوسی آنها را از بزرگان و نامداران  
دانسته و آنها را ستوده است که در نظم شاهنامه باو کمک کرده اند.

ازین نامه از نامداران شهر  
بگفتار **دهقان** کنون بازگرد  
علی دیلم و بودلف راست بهر  
نگر تاچه گوید جهان دیده مرد

در باره مفهوم **دهقان** و **دهقان نژاد** با آنچه امروز از لفظ **دهقان** مستفاد  
میشود اختلاف است. در گذشته در زمان ساسانیان و زمان فردوسی **دهقانی**  
یکی از طبقات نجیب بوده است که **دهقان نژاد** معنی نجیب زاده داشته است و  
هم فردوسی آنرا جای دیگر در برابر **ترك** و **تازی** به معنی ایرانی بکار برده است.  
نه **دهقان** نه **ترك** و نه **تازی** بود سخنها بکردار بازی بود  
فردوسی در بیان زندگانی انوشیروان دادگر اشاره بآنچه در داستان میکند  
و از **دهقان** باز سخن میگوید:

ز **دهقان** کنون بشنو این داستان  
چو این داستان بشنوی یاد گیر  
که بر خواند از گفته باستان  
ز گفتار گوینده **دهقان پیر**  
و در آغاز داستان سیاوش باز از **دهقان** و گفتار او سخن میگوید و در آغاز  
داستان رستم و سهراب:

ز گفتار **دهقان** یکی داستان  
و جای دیگر در درستی این نامه باستان و داستانهای او گوید:

بپیوستم این نامه باستان  
کنون زین سپس نامه باستان  
پسندیده از دفتر **راستان**  
پییوندم از گفته باستان

بنابر این کوشش کرده است که در داستان سرایی از گفته های راست و  
نوشته های درست استفاده نماید چنانکه باز در پایان داستان خسرو و آغاز  
داستانهای لهراسب گوید:

ز گفتار و کردار آن راستان  
سخن‌ها همه يك يك یادگیر  
بدانسان که بشنیدم از رهنمون

زمن داستان خواهی از باستان  
کنون بشنو از مرد دهقان پور  
بگویم یکی داستانت کنون

بنابراین بجز نامه خسروان و دفتر باستان و گفته‌های راستان و سخنان جهان‌دیده دهقان پیر و داستان خردمند و پیران رهنمون راهنمای فردوسی در نظم شاهنامه مأخذ دیگری نیز بوده است که خواهیم گفت.

در دوران انوشیروان این پادشاه بتدوین تاریخ دیگری برای گذشته ایران همت گماشت و بسیار کسان را بگردآوری منابع تاریخ ایران که وارد چنانکه این کار تا دوران پادشاهی یزدگرد بدر از کشید. یزدگرد آگاهی‌های گرد شده را به دهقانی دانش‌پژوه داد تا تاریخی از دوران کیومرث تا خسرو- پرویز گرد آورد.

تنها نسخه این مجموعه گردآوری شده در یورش عرب دستخوش غارت و چپاول شد و دست بدست قاحبشه رفت و چنانکه نوشته‌اند در آندیار آنرا ترجمه کرده و ترجمه آن به هندوستان رفت و در زمان یعقوب لیث که در گردآوری مأخذ تاریخ ایران نیز کوشش شد از هند بایران آورده شد تا مردم از سرگذشت کشور خویش آگاه گردند یعقوب لیث ابومنصور عبدالرزاق و یزدان شاپور سیستانی و ماهوی پسر خورشید نیشابوری و سلیمان طوسی را بترجمه آن گماشت و این میراث کهن بسامانیان رسید و او را بدست شاعرانی مانند مسعودی مروزی و ابوالمؤید بلخی و دقیقی و فردوسی و اسدی طوسی سپردند و شاید منظور فردوسی از نام دهقان که در داستان زندگی انوشیروان دادگر گفته و پس از آن چند بار یاد کرده است همین داستان باشد که این مجموعه بدست دهقانی پاک‌نژاد سپرده شد. و بدست دهقانی دیگر تهیه گردیده است.

درباره اینکه این مجموعه خداینامک یا خداینامه باشد معلوم نیست زیرا خداینامه مانند شاهنامه يك نام عام بوده است و کسان بسیار خداینامه‌ها داشته‌اند که بسیاری از آنها از میان رفته که مورخان بزرگ گذشته از آن نام برده‌اند چنانکه محمد اسحق بن ندیم در الفهرست و حمزه اصفهانی در کتاب

تاریخی که بنام خود و مسعودی در التنبیه و الاشراف و مقدسی در البده و التاریخ از خداینامه یاد کرده اند و نوشته اند بجز روزبه کسانی دیگر خداینامه هایی گرد آورده یا ترجمه کرده اند که نام آنها در الفهرست، آثار الباقیه ابوریحان و معجم التواریخ و تاریخ حمزه اصفهانی و مقدمه طبری دیده میشود.

امروز کتابی بنام خداینامه در دست نمانده اما کسانی بترجمه و نظم آن پرداخته اند مانند روزبه پارسی (ابن مقفع) که آنرا از پهلوی به عربی برگرداند و کسانی دیگر مانند محمد بن جهم برمکی، بن شاهویه، حمد بن بهرام اصفهانی، محمد بن بهرام بن مطیار، هشام بن قاسم اصفهانی، ابوزید بلخی و ابوعلی محمد بن احمد بلخی بنشر یا نظم خداینامه یا ترجمه آن پرداخته اند و نام آنها در متون اسلامی آمده است<sup>۱</sup>

علی بن حسین مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف<sup>۲</sup> از کتابی بنام صور الملوك الفرس یاد میکند و مینویسد در سال ۳۰۳ هجری نزد یکی از خاندانهای بزرگ فارس (دهقان نژاد) کتاب بزرگی دیدم که حاوی دانشهای بسیار بود و از دانشهای ایرانیان و اخبار شهریاران و بناهایی که هر پادشاه پدید آورده و روش کشورداری او چیزهایی در آن کتاب بود که در کتابهای دیگر ایرانی مانند خدای نامک و آئین نامک و مهنامک و دیگران ندیدم. این کتاب مصور بود و در آن صورت ۲۷ پادشاه از خاندان ساسانی نقش شده بود ۲۵ مرد و ۲ زن این شهریاران ۴۳۳ سال و یکماه و هفت روز شاهی کرده بودند.

مقصود آنست که مسعودی مورخ نامدار کتابهای خداینامه و آئین نامه و گاهنامه را در قرن چهارم دیده بوده است همچنین نوشته است خداینامه، کتابیست مبسوط در تاریخ ایران که چندین هزار صفحه بوده و ابن مقفع آنرا بنام تاریخ ملوك الفرس به عربی ترجمه کرده است.

شبلی نعمانی محقق هندی<sup>۳</sup> مینویسد:

۱ - در باره کتابهای تادریخ ایران که به پهلوی بوده و به عربی ترجمه شده کتاب نبذة فی علم التاریخ نوشته الکافجی دیده شود چاپ لندن.

۲ - چاپ قاهره صفحه ۹۲.

۳ - در کتاب مجموعه مقالات علامه شبلی نعمانی ترجمه سید محمد تقی انجوداعی

گیلانی چاپ تهران



« خاندان سامانی سرمایه بسیار در تاریخ از زبان پهلوی تهیه نموده و آن در حقیقت همان سرمایه ایست که مورد استفاده فردوسی در تاریخ شاهنامه قرار گرفته است زیرا سامانیان خود را وارث تاج و تخت ساسانیان دانسته و در باره بازگشت افتخارات گذشته تاریخی ایران کوشا بودند . »

این مآخذ همان برده است که در اختیار ابومنصور عبدالرزاق قرار گرفته و در سال ۳۴۶ هجری بندوبین آن همت گماشته و مقدمه آن کهنترین متن فارسی دری است که امروز در دست است و بی شک در اختیار فردوسی برده است .

این مآخذ در اختیار محمد بن احمد بلخی و دیگران نیز بوده است و همچنین ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹) در گزارش ملوک الفرس از آن استفاده کرده است و نظم شاهان و وقایع چنانست که هرگز نمیتوان گفت یکی از کسانی که بنظم یا نثر زندگانی شاهان پرداخته از خویش افسانه ساخته باشد مثلاً ترتیب مطالب غرر اخبار ملوک الفرس جز آنچه تحریف شده چنانست که شاهنامه فردوسی .

در بیان بسیاری از وقایع و مطالب آشکارست که گفته های فردوسی نیز از روی خداینامه و آئین نامه و گاهنامه و زیج های شهریاران بوده است .

### مآخذ دیگر اوستائی و پهلوی شاهنامه

اگر عقیده داشته باشیم که فردوسی پهلوی نمیدانسته و از مآخذ اوستائی مستقیماً نمیتوانسته استفاده نماید بی تردید در نظم شاهنامه باین مآخذ توجه داشته .

گذشته از آنکه اوستا خود مانند دائرة المعارفی بوده که بخشی از آن مربوط بزندگان شاهان و رویدادهای تاریخی بوده است که بدرستی با آداب خاص گردآوری و در گنجینه ها نگاهداری میشده و امروز بخش مهمی از آن از میان رفته و بخشی در دست است؛ آثار و نوشته های دیگر بزبان پهلوی مانند دینکرت<sup>۱</sup> و بندهش که بعداً نوشته شده یا نامه هایی مانند یادگار زریران

۱ - دین کرت گرد آورده آرتور فرن بگ فرخزاتان در جلد هفتم آن در حدود شانزده هزار کلمه در خصوص تاریخ ایران باستان از کیومرث تا کی گشتاسب و ظهور زرتشت مطلب است این کتاب در زمان مأمون خلیفه عباسی به پهلوی نوشته شده است .

و کارنامه اردشیر و پندنامه بزرگمهر و غیره که امروز در دست مؤید گفته‌های شاهنامه است.

چنانکه در کتاب بندهش<sup>۱</sup> از متون پهلوی بخشی درباره تخمه پادشاهان و دودمان آنان هست و نام بسیاری از شاهان و رفتار آنان در اوستای بزرگ که از میان رفته مضبوط بوده که اگر اصل اوستایی از میان رفته در کتابهای دیگر قسمتی از آن نقل شده است.

میدانیم که در هزاره در دو هزار سال اول يك فصل بر اوستا افزوده میشد و این افزایش با تشریفات و سوگند (آئین‌ور) برآستی انجام میگرفت. برخی از مورخان که نتوانسته‌اند اصلت پیشدادیان (پرادات) یا (کیانیان) را انکار نمایند خواسته‌اند پادشاهان آنرا با مادها یا هخامنشیان تطبیق نمایند در صورتیکه با توجه به نوشته‌های شاهنامه تاریخ دقیق زندگانی بسیاری از آن شاهان یا رویداد های تاریخی مانند طوفان جم و ولادت زرتشت از شاهنامه استخراج میشود مانند دوران فریدون آبتن و جلوس کیقباد که در سالهای اخیر در ایران تحقیقات دقیق شده است.

گفتار شاهنامه بقدری مدلل است که بنظر معقول نمیرسد که از روی روایات تاریخی باشد و آنگاه گذشته از فردوسی که مان دیگری غیر از نثر بنظم شاهنامه پیش از او اقدام کرده‌اند مانند مسعودی مروزی، ابوالمؤید بلخی و دقیقی و پس از او اسدی طوسی و دیگران.

اکنون توجه خوانندگان را بار دیگر بدین نکته جلب میکند که اساس تردید در اصلت شاهنامه بدون توجه باین همه مأخذ از طرف اروپائیان آن بوده است که اولاً قدمت یونان معارضی نداشته باشد و تاریخ ایران را مانند دیگر کشورهای کهنسال از آنجا که بایونان همزمان میشود بپذیرند

۱ - بندهش یا زند آکاسیه بویژه در فصل ۳۱ و ۳۳ درباره کیانیان و جایگاه و سرزمین آنها که تاریخ سیستان از این کتاب استفاده کرده و نام آنرا دوجا باشتیاه این دهشتی آورده است و نویسنده آن معلوم نیست.

در بندهش درباره تخمه شاهان ایران و دودمان پادشاهان مطالب بسیار نوشته و این بخش از اوستا از میان رفته زیرا تنها بخش‌های دینی آن نگاهداری شده است این کتاب از پهلوی با انگلیسی هم ترجمه شده است.

و بیش از آن را جزو افسانه و اساطیر قلمداد نمایند و دیگر آن دسته که کوشش میکنند تمام مبانی تاریخ را با نوشته های تورات وفق دهند و اصالت بابل که همه علوم و دانش بشری را به آن نسبت میدهند معارض نداشته باشد که ایندو بحث دیگری است که نگارنده کتابی جداگانه درباره آن برشته تحریر آورده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

صنایع ایران راهنمای تمام عالم بوده و  
بعضی از شاهکارهای ایران نمونه کاملی است  
از شکیبائی و دقت ایرانیان. این خصائص و  
بسیاری دیگر که تعریف آن مشکل است  
صنایع ایران را یکی از بزرگترین خدمات بشر  
بزیبائی و جلوه صنایع دنیا معرفی کرده است.

**گریستی ویلمن**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی